

امنیت ملی و انتقال اطلاعات به خارج و تهیه فیلم از ناآرامی ها را به زهرا کاظمی تفهیم و برای وی قرار بازداشت موقت صادر می شود. با وجود اعتراض زهرا کاظمی به این قرار، بازداشت وی در دادگاه نیز تأیید می شود.

گناه واقعی و دلایل اتهامات زهرا کاظمی چه بوده است که با آن شکل دستگیر شده و تا ساعت ۳۰/۲ بامداد بازجویی شده است؟

خانم شیرین عبادی در این باره می گوید: پرونده ای مطرح بود با عنوان این که مسعود کریمی متولد ۱۳۶۰ در تاریخ ۲۶ خردادماه در ناآرامی های مربوط به آن روزها دستگیر شده است در آن پرونده آمده بود که کریمی گفته است «زهرا کاظمی به من پول داد تا کوکتل مولوتوف درست کنم». در آن پرونده عنوان شده که کریمی مدت ۶ سال است که مشغول خدمت سربازی است و از جمهوری اسلامی هم کینه دارد، دو روز قبل از ۲۴ خرداد این زن او را تشویق به اغتشاش کرده و زمانی که عکس زهرا کاظمی را به او نشان داده اند، گفته: بله آن زن همین است. اصلاً شخصی که متولد سال ۶۰ باشد نمی تواند ۶ سال خدمت کرده باشد، هم اکنون نیز از سرنوشت پرونده این فرد با نام مسعود کریمی هیچ خبری نیست.

در دادگاه فرمایشی فردی به نام محمدرضا اقدم احمدی بازجوی وزارت اطلاعات را همان گونه که خود وی نیز در دادگاه بارها عنوان می دارد سوژه کرده و رئیس دادگاه مرتباً از اولیای دم می پرسد آیا از وی شکایتی دارند. اما مادر هفتاد و پنج ساله زهرا کاظمی مرتباً این پاسخ را می دهد: «آن کسی که بر مغز دختر من زده باید قصاص شود. از من خواستند که برای دفن سریع دخترم رضایت بدهم. من قاتل فرزندانم را می خواهم.»

مادر ادعای مرده می را در دادگاه بیان می دارد که بسیاری از آنها فرزندانشان را جنایتکاران رژیم به اشکال مختلف به قتل رسانده اند. سخنان مادر کاظمی، ادعای مرده بازماندگان و خانواده های معینی ها، لطفی ها، کاندپورها، قاسمی ها، آبکناری ها و هزاران داغدار دیگر است.

تحقیقات در پرونده و وجود ابهامات فراوان در آن را برای کشف حقیقت و رفع ابهام خواستار گردیده اند. اعلام داشته اند که در ارتباط با پرونده قتل خانم کاظمی حداقل ۲۰ تن از مقامات مسئول و مطلع رژیم باید به دادگاه احضار و از آنها بازپرسی انجام گیرد. اما نتیجه این همه درخواست ها چه بوده است؟ تمسخر قاضی القضاة و ریشخند بازجویان و خط و نشان کشیدن هایشان به انسان هایی که در پی کشف حقیقت در نظام اسلامی اند.

در داخل محوطه، مأموران از کاظمی سؤال می کنند و او می گوید که مجوز رسمی از ارشاد دارد و از خیابان و تجمع کنندگان عکس گرفته و خیابان منطقه ممنوعه نیست زیرا محل تردد است. همان روز، فردی به نام بخشی در جریان این ماجرا و اعتراض کاظمی به دستگیری اش حداقل یک ضربه به سمت چپ صورت او می زند تا حدی که حال کاظمی از روال طبیعی خارج می شود و گریه کنان در گوشه ای می نشینند. ساعت ۳۰/۲۰ شب دوم تیر ۸۲ زهرا کاظمی با عنوان «تحت نظر» به بند ۲۴۰ زندان اوین برده می شود، بدون تفهیم اتهام و تنها با عنوان تحت نظر؛ کاظمی از سوار شدن به ماشین امتناع می کند، در این هنگام با کمک افسر نگهبانی و دو زندانبان او را داخل پیکان می گذارند و به بند ۲۴۰ می برند. پس از رسیدن به بند، مأموران زن چندین بار به او می گویند که از ماشین پیاده شود، او پاسخ نمی دهد و متوجه می شوند که غش کرده و حالش به هم خورده است. سرباز نگهبان در بند ۲۴۰ را صدا می کنند و به کمک دو زن زندانبان او را به بند می برند. ساعت ۲۵/۲۲ دوم تیر تقریباً دو ساعت بعد، کاظمی با وجود بدحالی در این بند تا ساعت ۳۰/۲، روز ۳ تیرماه سال ۸۲ مورد بازجویی قرار می گیرد و بازجویی ساعت ۳۰/۲ به اتمام می رسد. سوم تیر زهرا کاظمی جهت بازجویی به شعبه ۱۲ مستقر در اوین (دادسرای مستقر در اوین) منتقل می شود که بازپرس مذکور نیز گفته است «زهرا کاظمی هنگام بازجویی بسیار عصبانی بوده است». مشخص نیست شب قتل چه گذشته که وضعیت وی این گونه بوده است. در آن موقع بازپرس شعبه ۱۲ اتهام اقدام علیه

داد معنایی ندارد!

زهرا کاظمی

بازداشت، شکنجه و به قتل

رسیده است!

قداره بندان و قاتلین آزادند!



زهرا کاظمی چگونه کشته شده است؟
زهرا کاظمی بدون رعایت موازین قانونی چرا دستگیر شده بود؟
اگر هم حتی جرم مشهود کرده بود باید به دادسرا اعزام می شد نه زندان؟

از این دست سئوالات از روز اول قتل خانم کاظمی از سوی وکلای اولیای دم مرتباً شنیده می شود. هزاران بار در مطبوعات تکرار شده اند. چنین سئوالات حقوقی در جایی اعتبار دارند و نظر کسی را به خود جلب می کنند که اساساً باور به حقوقی وجود داشته باشد. من و تو تکرارشان می کنیم و جلادان درگذرگاه ها در کمین زهرا کاظمی های دیگری می باشند که هنوز به قتل نرسیده اند. شیرین عبادی، عبدالفتاح سلطانی، محمد سیف زاده و محمدعلی دادخواه وکلای اولیای دم زهرا کاظمی بارها و بارها موضوع نقص

بیانیه

کانون نویسندگان ایران

مردم آگاه و آزاده‌ی ایران سال‌هاست که کانون نویسندگان ایران، همچنان زیر فشارهای فزاینده، به حیات فرهنگی خود ادامه می‌دهد. روشن است که در پی این پایداری، هزینه‌های جبران‌ناپذیری نیز تحمل کرده است.

ربودن و کشتن نویسندگان و شاعران عضو کانون نویسندگان ایران، ممانعت از برگزاری مجمع عمومی، احضار تکی چند از دبیران کانون، نبود امکان گردهمایی‌های فرهنگی از جمله برگزاری نکوداشت یاد احمد شاملو، شاعر نامدار، و به زندان در افکندن دو تن از اعضای کانون، ناصر زرافشان و علیرضا جباری خود گوشه‌ای از این تهدیدها و سخت‌گیری‌های آشکار است که برای این تشکل فرهنگی رقم زده‌اند.

یقیناً توقیف مطبوعات، فیلترگذاری سایت‌های اینترنتی و نبود امنیت اجتماعی بویژه برای اهل قلم مستقل، رنجی افزون بر آلام دیگر این جامعه به شمار می‌رود. گفتنی است که بنا بر آخرین اخبار رسیده از زندان اوین، ناصر زرافشان همراه عده‌ای دیگر از آزادی‌خواهان در بند، به جرم اعتصاب غذا و به انگیزه بیدار باش خاطره‌خونین هیجدهم تیر ۱۳۷۸، مورد هتاک‌ی و حمله‌ی اوپاش سازمان یافته در درون زندان قرار گرفتند. اگر چه توطئه علیه این عزیزان، بویژه ناصر زرافشان خنثی شد، اما تهاجم به آزادی‌اندیشه، بیان و قلم همچنان ادامه دارد.

کانون نویسندگان ایران در چنین شرایطی همچنان در چهار چوب منشور خود و موازین مدنی به مبارزه علیه سانسور و سرکوب ادامه می‌دهد و خطاب به مسئولان، بویژه قوه قضاییه یاد آور می‌شود که مردم ایران و جهان نمی‌توانند نگران سرنوشت زندانیان آزادی‌خواه از جمله دو تن از اعضای کانون نویسندگان ایران نباشند

ناخن و بینی او ضرب دیده است. آیا همین موضوع برای اثبات شکنجه شدن زهرا کاظمی کافی نیست؟ لباس‌های کاظمی را در دادگاه بیاورید تا ببینید کدام قسمت‌های لباس پاره شده و خون آلود است.

مادر لباس‌های دخترش را تقاضا می‌کند تا تحویل بگیرد.

قرار بود که برای حفظ آثار جرم، از جسد وی عکس و فیلم تهیه شود و یک پزشک نیز از سوی اولیای دم مجاز باشد جسد را ببیند اما چنین عکس یا فیلمی تهیه نشد. تنها سه قطعه عکس وجود دارد که در موقع کالبدشکافی گرفته شده و در پرونده وجود دارد. زهرا کاظمی در تاریخ ۵ تیرماه ۸۲ به کما می‌رود و در اولین ساعت ششم تیرماه دچار مرگ مغزی می‌شود.

محمد بخشی رئیس حراست زندان اوین باید در این دادگاه محاکمه شود.

زهرا کاظمی وقتی در زندان اوین بود با وی بدرقتاری شده است و مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. بینی و انگشت شست و انگشت پایش را شکسته‌اند. شیرین عبادی وکیل اصلی اولیای دم زهرا کاظمی اعتراض خود را به صلاحیت دادگاه اعلام می‌نماید و خواستار رسیدگی به پرونده در دادگاه کیفری استان می‌گردد. می‌گوید: ضربه یا ضربات وارد شده به سر زهرا کاظمی عمده بوده است. چگونه اتهامی که به عنوان قتل تفهیم شده به یک باره و بدون دلیل خاصی به قتل غیرعمد تقلیل یافته است؟

محمد رضا اقدم احمدی بازجوی وزارت اطلاعات بیگناه تشخیص داده می‌شود و حکم آزادیش را فراهانی رئیس دادگاه اعلام می‌دارد.



اگرچه دخترش را شکنجه و در زندان به قتل رسانده‌اند. اگرچه غمی بزرگ جسم پیرش را به تحلیل برده است، اما سخن می‌گوید. تمامی مسئولین رژیم را به محاکمه می‌کشاند. مانتوی مشکی‌آشنایی که با خال‌های سفید پوشیده شده‌اند بر تن دارد. همان مانتویی که سال پیش در مراجعه به کمیسیون اصل نود نیز بر تن داشت. شکسته و رنجور و گریان شکایتش را فریاد می‌زند: **تقاضای من قصاص است. دختر من مجوز داشته، به چه مناسبتی او را گرفته‌اند و برده‌اند؟** سینه‌هایش را سوزانده، دستش را شکستند، پایش را شکستند، زیر شکمش را تکه تکه کردند. من یک دانه اولاد داشتم اگر قاتل هم بود اعدامش می‌کردند، نه اینکه این بی‌بلا را سرش بیاورند. من احمدی را نمی‌شناسم که از او شکایت کنم. به من بگویید دختر من چه کار کرده بود؟ دختر من چه تقصیری داشت که این عمل را سرش آوردند؟

من کسی را می‌خواهم که او را دستگیر کرده و به اوین برده، او را زجر داده، آن کسی که دستور داده را می‌خواهم. من را تهدید کردند. خدایا تو شاهده‌ی که آمدند گفتند اگر تو رضایت ندهی... آنکه دستور داده... حق هق گریه... تمام سینه‌هایش را سوزانده‌اند... گریه... دستش را شکسته بودند... این کارها را نکنید. شوهر من بیست و دو روز است که مرده، من قاتل را می‌خواهم. گفتند چرا رضایت دادی؟ گفتم تهدیدم کردند. سه نفر بودند. یکی‌شان آقای توکل. می‌شناسمش. من از کسی که او را به اوین برده، مأموری که گرفته... هم از ایشان شاکی هستم و هم از کسان دیگر. من قصاص می‌خواهم. شب تا صبح در راه بودم. نه خواب دارم، نه آسایش دارم، استفان آن طرف دنیا نشسته و گریه می‌کند که مادرم را کشتند...

زهرا کاظمی؛ پس از دستگیری مکرراً می‌خواهد که با سفارت کانادا تماس گرفته شود، از پوشیدن چادر و زدن چشم‌بند خودداری می‌کند، تقاضای ملاقات با وکیل دارد و اعتصاب غذا می‌کند. تمام این موارد در پرونده مندرج است. مخالفت مأموران زندان و نوع رفتار آنها برایش گران می‌آید، مقاومت می‌کند و کتک می‌خورد. برخی برای سرپوشی یک پرونده، پرونده دیگری می‌سازند و او را جاسوس خطاب می‌کنند. در صفحه ۹۱۳ پرونده آمده که انگشت کوچک،